

رباعیات «امیر خسرو»

پرفسور سید وحید اشرف

دانشگاه مدرس، هند

تقریباً صد و بیست و پنج رباعی «امیر خسرو» را مورد مطالعه قرار داده‌ام که در بعضی از نسخ خطی دیوان «خسرو» در کتابخانه ایالت تامیلنادر شامل است. در این رباعیات گاهی کاتب اشتباه کرده است (۱) و گاهی از سبب کرم خوردگی کاغذ بعضی رباعیات ناخوانا است. رباعیاتی که در قرأت اشتباه دارد یا ناخوانا است، از مطالعه من خارج است.

رباعیاتی که مورد مطالعه قرار گرفت تقریباً چهل تا از آن نظریات اخلاقی شاعر را دربردارد و تقریباً چهل و پنج رباعی عاشقانه است و رباعیات باقی‌مانده مشتمل است بر موضوعاتی مانند شراب و نوروژ و مدح و رزم. بعلاوه چند رباعی دیگر به بعضی واقعات تاریخی اشاره می‌کند. رباعیاتی هم هستند که خیلی رکیک و غیر اخلاقی است و بارز نمیشود که سروده «خسرو» دهلویست. از این نوع رباعیات هم صرف نظر شده است. در بعضی رباعیات طنز و تشنیع بکار برده شده است. اینجا فقط یک رباعی نقل میشود که در جواب شخصی نوشته شده که قبولیت عام «امیر خسرو» او را رنجانیده بود:

می طعنه زنی مرا که چون آمده‌ای بی‌اسپ و سلاحی و زبون آمده‌ای

شک نیست که از ... فراخ مادر با طبل و قلم زده برون آمده‌ای

از جمله ۱۷۵ رباعی، تقریباً ۹۰ رباعی دارای تنها دو موضوع است. یکی

حسن و عشق و دیگری نظر اخلاقی شاعر. همین نوع رباعیات «امیر خسرو»

مهم‌ترین و شایسته مطالعه است و می‌توان بر مبنای همین رباعیات مقام «خسرو» را در رباعی سرایان فارسی تعیین کرد. از رباعیات تاریخی میتوان اطلاعات تاریخی اخذ کرد. رباعیاتی که درباره نوروژ و شراب است غالباً در پیروی دیگران نوشته شده است. در رباعیات اخلاقی واژه شراب به معنی شراب معرفت آمده است. رباعیات مدحیه «خسرو» نشانگر شکوه بیانش می‌باشد ولی تعداد ممدوحین «خسرو» در رباعیات زیاد نیست. یکی از ممدوحین او غازی ملک و دیگری خواجه نظام‌الدین اولیا مُرشد روحانی اوست.

رباعیات «خسرو» تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است، در حالیکه رباعی از اصناف شاعری است که عقیده و فکر شاعر را بوضوح آشکار می‌کند زیرا که در رباعی عموماً ابهام و پرده‌داری در اظهار بیان نیست. شاعر عقیده و فکر خود را کاملاً بوضوح بیان می‌کند. روشن بیانی وصف خاص رباعی است و ابهام و پرده‌داری وصف خاص غزل.

هنر «امیر خسرو» در رباعیات اخلاقی بطور کامل جلوه نمی‌دهد و فقط در چند رباعی اخلاقی ذوق جمالش کاملاً نمودار شده است ولی برای پی‌بردن نظرهای اخلاقی «امیر خسرو» نمی‌توان از این رباعیات صرف نظر کرد. این رباعیات تا این درجه فروتر هم نیست که لایقی اعتنا نباشد ولی هنر «خسرو» در رباعیات عاشقانه ابل توجه است. بعضی از رباعیانش در اینجا نقل می‌شود که عقاید و فکر او را برودارد. «خسرو» که سر تا پا بنده عشق است درباره عقل چه می‌گوید:

تا عقل تو بر نفس مقدم نشود اسلام تو پیش ما مسلم نشود
 دندان طمع که باد حرص است درو تا بر نکنی درد سرت کم نشود
 ازین رباعی معلوم می‌شود که «خسرو» ایمان تقلیدی را اهمیت نمی‌دهد بلکه و لازم می‌شمرد که عقل را از روی علم مطمئن کرد و بعد از آن کارِ عشق شروع می‌شود. اصل مصائب انسان حرص و طمع است. حرص و طمع خصوصیت نفس

است. انسان وقتی حریص می‌شود که عقلش مطیع نفس او می‌گردد. بنا بر این در نظر شاعر اسلام مردم حریص مسلم نیست.

«خسرو» همیشه با شاهان و دربارهای آنها رابطه می‌داشته است در حالیکه خود از حرص و طمع دور بوده است و دلش ازین روش زندگانی خوشحال نبوده و بنا بر این در یک رباعی اظهار حقیقت می‌کند:

خوار است کسیکه علم و حکمت دارد جاهل همه روز ناز و نعمت دارد

لیکن چکنم که جهل در عالم حد پیوسته علاقه‌ای بحشمت دارد

در رباعی دیگر در همین ضمن می‌سراید:

هر چند که از غصه دلم باید ریش وز دست سپهر دون خورم هر دم نیش

روزی نشود مرا که روزی طلبم از غیر خداوند جهان روزی خویش

«خسرو» می‌گوید که فقط تقوی است که به نفع مردم است:

تا چند ترا حرص و طمع خواهد بود بر لوح دلت نقش جزع خواهد بود

بگذر ز سر جزع که در آخر کار نفع تو ز تقوی و ورع خواهد بود

کمی بعد از «خسرو» «خواجه حافظ» سروده:

رضا بداده بده و ز جبین گره بکشای که بر من و تو در اختیار نکشادست

عقیده «خسرو» هم همین بوده است که در رباعی زیر گنجانیده شده است:

هر چند که از قضا بلا می‌آید وز قوس فلک تیر جفا می‌آید

در کنج جفا نشسته و منتظرم تا بار دگر چه از خدا می‌آید

ولی بیان «حافظ» از بیان «خسرو» متفاوت است. شعر «حافظ» این معنی

نمی‌دهد که انسان بیکار نشسته منتظر حکم تقدیر باشد بلکه باید کار کند.

«حافظ» می‌خواهد بگوید که اختیار انسان حدی دارد. او نمیتواند آرزوهای خود را

برآورد لذا اگر انسان به هدلی از هدفهای خود نمیرسد، رنجور نشود و راهی

برضای خدا باشد. رباعی «خسرو» حال آن شخص را نشان می‌دهد که بعدی

مجبور است که نمی‌تواند تدبیری را بعمل آرد. او در رباعی زیر انسان را به عمل و تدبیر آماده می‌کند و می‌گوید که نتیجه عمل و تدبیر را تقدیر می‌گویند و این نتیجه را با خوشدلی باید قبول کرد. بدون تدبیر و عمل زندگی مانند پنبه‌زنی است:

مرد ارست که مستعد تقدیر شود وز بهر شدن، خجسته تدبیر شود
زین سان که تو پیر میشوی ای خواجه روزی صد بار پنبه‌زن پیر شود
مثل شعرای دیگر «خسرو» هم از بیوفائی دنیا گله می‌کند:

از خلق جهان وفا مجوید که نیست وز اهل زمان صفا مجوید که نیست
سر چشمه فیضها خدا باشد و بس از غیر خدا وفا مجوید که نیست
«خسرو» می‌گوید که برای دوست از قربان کردن جان هم خودداری نباید کرد:

گر دم زده‌ای ز مهر یاران عزیز باید که کنی فدای ایشان هر چیز
هر چند که جان عزیز باشد ای دل چون یار طلب کند فدا کن آن چیز
در رباعیات مزبور، چنانکه قبلاً گفته شد، هنر «خسرو» بکمال نرسیده است.
می‌بینیم که در این رباعیات مصرع چهارم جامع و دارای بیان کامل نیست. (۲)

کمال هنر «خسرو» در رباعیات عاشقانه‌اش بظهور می‌رسد. دل «خسرو» وارفتن حسن و گداخته عشق است. غزل‌های «خسرو» مثل سینای جلوه حسن خوبان و مینای می‌چشم محبوبان می‌باشد. این خصوصیت در رباعیات عاشقانه‌اش هم نظر می‌آید. روانی طبع و مضامین عاشقانه و گداختگی و تسلل احساسات غزل «خسرو» را مزیت خاصی می‌بخشد که مخصوص به ارست. این کیفیت در رباعی ممکن نیست. در رباعی‌ای تنها یک کیفیت حسن یا یک رمز عشق یا نکته‌ای مرزوا به حسن و عشق را می‌توان بیان کرد. درین ضمن «خسرو» در رباعی هم داد سخن داده است و اگر چه تعداد رباعیاتش در این زمینه خیلی کم است ولی آنچه نسبت به خیلی جالب است و می‌توان گفت که در هندی کسی در رباعی عاشقانه اغلب به

یقین بدرجۀ «خسرو» نمی‌رسد و «خسرو» در رباعیات عاشقانه با شعرای ایران همپایه می‌باشد.

موضوعات رباعیات «خیام» شراب و بی‌ثباتی دنیا و طلب مغفرت می‌باشد. موضوعات رباعیات ابو سعید ابی‌الخیر و سرمد و بابا الفل کاشی تصوف و اخلاق است. این شاعران رباعی سرا در موضوعات خود داد سخن داده‌اند و بهترین رباعیات را بفارسی سروده‌اند. همچنین رباعیات «خسرو» در موضوع حسن و عشق برایش یک نشان امتیاز دارد. این نوع رباعیات «خسرو» از لحاظ کمیت قابل ملاحظه نیست ولی در دیوانهای اساتید بزرگ شعرای فارسی تعداد رباعی زیاده از تعداد رباعیات «امیر خسرو» نمی‌باشد. تعداد کل رباعیات «امیر خسرو» تخمیناً بیش از صد و پنجاه و کم از دویست می‌باشد. در «دیوان خواجه حافظ» (ترتیب از محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی) تعداد رباعیات کمتر از پنجاه می‌باشد. «سعدی» تقریباً دویست رباعی سروده است. بگمان غالب در فارسی تنها دو شاعر بیش از همه شاعران دیگر رباعی سروده‌اند. یکی از آنها «سحابی استرآبادی» است که در ایران بوده و دیگری «خواجه میر درد دهلوی» که در هند میزیسته است. رباعیات «سحابی استرآبادی» در دست نیست. رباعیات «خواجه میر درد» هم تاکنون بچاپ نرسیده است. بنا بر این رباعیات این دو شاعر را نمی‌توان مورد بررسی قرار داد. «سعدی» هم دارای مقامی بلند در رباعی می‌باشد و در این زمینه «سعدی» بر «خسرو» فوقیت دارد. ولی بهترین رباعیات «خسرو» نشان می‌دهد که او در هنر رباعی هم مهارتی داشت. این رباعیات «خسرو» چیره‌دستی او را در صنف رباعی باثبات می‌رساند. چند رباعی «امیر خسرو» در زیر نقل می‌گردد:

هر روز بنمزه قصدِ جانم چکنی سر گشته و رسوای جهانم چکنی
یکشب اگر ت مست بیابم تنها دانم چکنم اگر ندانم چکنی

خوبان همه گشتند سر الگنده تو و آزاد دلان بجان و دل بنده تو
چون خنده زنی شکر غلام تو شود من بنده غلام آن شکر خنده تو

گر غم خواهی بیا که بر من بینی و اندیشه بسد هزار خرمن بینی
هر روز که در تو دیدم از دل بشدم یک روز دلت نشد که در من بینی

بتوان لبست از خون مسلمان شستن هرگز نتوان مهر تو از جان شستن
یاری چو ترا ز دست نتوان دادن از آب حیات دست نتوان شستن

خسته جگری جان گلی را می پرس خاکسب صفتی پا بگلی را می پرس
چون گشت گرفتار بزلیف تو دلم ای دوست گرفتار دلی را می پرس

هنگام خزان که یاسمین می ریزد ابر از مژه لولوی شمین می ریزد
هر سرخ گلی که می بریزد از شاخ خونی ست که باد بر زمین می ریزد

مه را سر ابروی تو دیدن ندهم شب را خم گیسوی تو دیدن ندهم
آنکس که بدید رویت از جان ندهد جانان سر تو روی تو دیدن ندهم

آزار من دلشده ای یار مخواه گشتی چو ز حال دلم آگاه مخواه
من بنده ترا بجان و دل می خواهم تو خواه بخواه بنده را خواه مخواه

مشکین خط تو که بوی خون آید ازو دل خون شود آنگاه زیون آید ازو
خونم خوردی و گم لبست را بگزم نی خون تو خون من برون آید ازو

از رشک تو خون دل بر الشاند گل
ای شوخ بروی تو کجا ماند گل
تا باد حدیثِ گل رویت بشنید
چون باد آید روی بگرداند گل

ای آنکه دو دیده را سیایِ امروز
شاید که بیایِ و بیایِ امروز
هر چند نیامدت که آبی بر من
با این هم باید که بیایِ امروز

جانا ز فراق تو همینم نه ز تو
وز جور و جفای تو چنینم نه ز تو
ما را همه از چشمِ دروِسی می بینی
وان از کژی چشم تو بینم نه ز تو

دل بی رخ تو بعمر شیرین نکنم
جز خاکِ سرِ کوی تو بالین نکنم
گفتی که تو بهر من فدا کن جانرا
ای جانِ بقدایت، چکنم کین نکنم

رنجه مشو ای ز دیده بهتر پایت
از رفتن اگر آبله شد بر پایت
مسکین دل من آبله پُر خون بود
التاد بوقت رفتن اندر پایت

روزی که در آید چو تو خورشیدِ وش
در خانه من بنده خرامنده خوشی
برخیزم و دیده را به پیش تو کشم
چون نیست مرا بهتر ازین پیشکشی

شب نیست که در خون نبود منزل من
و آگه نه کس از واقعه مشکل من
تا بر دل من خیال آن مه بگذشت
هر روز مهی می گذرد بر دل من

جانا چو رخ تو مه ندارد رویی
مثل تو ندیدم بجهان دلجویی
گر با دل من زلفتو کژ هست چه باک
اندر سر تو کژی نباشد موی

در رباعیات مزبور مصرعۀ چهارم هر یک رباعی جامع است (رباعی را
تخته‌تر می‌سازد. شعر باید که علاقه شخصی مخصوص ندارد بلکه باید دل هر
کس را جلب کند. مثلاً مصرعهای زیر را ببینید که جامع می‌باشد و دارای بیان
جامل است:

از آب حیات دست نتوان شستن
اندر سر تو کژی نباشد مویی
با این هم باید که بیایی امروز
هر روز مهی می‌گذرد بر دل من
چون باد آید روی بگرداند گل
ای جان بقدایت! چکنم کین نکم

تالب است که از «خسرو» و «سعدی» رباعیاتی می‌بینیم که موضوعات مشترک
ارند. مقایسهٔ رباعیات این دو شاعر استاد بزرگ، هنر «خسرو» واضح‌تر خواهد
بود. برای مقایسه چند رباعی در زیر نقل می‌شود.

مضمونی است که «عنصری» و «سعدی» و «حافظ»، هر سه در رباعی خود
بمنجانده‌اند. نمی‌توان گفت که آیا «خسرو» رباعی «عنصری» یا «سعدی» را دیده
بود ولی «خسرو» این مضمون مشترک را بنحوی مختلف بیان کرده است و از
برایه بیانش معلوم نمی‌شود که از جای دیگر مضمون را اخذ کرده است ولی
«خسرو» بیان را جالب‌تر ساخته است.

«عنصری» می‌گوید:

در عشق تو کس پای ندارد جز من در شوره کسی تخم نکارد جز من
با دشمن و با دوست بدت می‌گویم تا هیچ‌کس دوست ندارد جز من (۳)

«سعدی» می‌گوید:

آن دوست که آرام دلِ ما باشد گویند که زشت است، بهل، تا باشد
 شاید که بچشم کسی نه زیبا باشد تا یاری از آن منِ تنها باشد
 منسوب به «حافظ»:

ای دوست ترا دوست که دارد جز من با خوی بدت پای که دارد جز من
 هر جا که روم خوی بدت خواهم گفت تا هیچ کس دوست ندارد جز من
 «عنصری» در رباعی خود محبوب را خطاب کرده می‌گوید که ترا کسی
 دوست نمی‌تواند داشت چه ترا دوست داشتن در شوره زمین تخم‌ریزی کردن است و
 این فقط کار من است. بعد از آن در دو مصرعۀ دیگر می‌گوید که من هر جا که
 روم با دوست و دشمن از تو بد خواهم گفت تا کسی ترا دوست ندارد.

ولی چون در دو مصرعۀ اول شاعر گفته است که کسی ترا دوست نمیتوان
 داشت زیرا که همه می‌دانند که ترا دوست داشتن در شوره زمین تخم‌ریزی کردن
 است، بعد از آن حاجت باعلام بدی معشوق در میان دوست و دشمن باقی نمی‌ماند.
 «سعدی» در رباعی خویش نقص این بی‌ربطی معنوی را دور کرده است. او
 می‌گوید که محبوب را که آرام دلِ من است، دیگران بد می‌گویند. بعد از آن
 می‌گوید که این خوب است تا یاری با او تنها آن من باشد.
 «خواجه حافظ» حسن بیان همین مضمون را جالب‌تر ساخته است.

بیان «حافظ» از بیان «سعدی» لرقی دارد. «سعدی» می‌گوید که مردمان
 محبوبش را بد می‌گویند. برای بد گفتن هم قبلاً تعلق داشتن لازم است یعنی قبلاً
 یارانِ دیگر محبوب «سعدی» را دوست داشته‌اند و خوی بدش را تجربه کرده‌اند.
 «حافظ» بر حسب عادتِ خود محبوبش را پوشیده داشته است و می‌گوید که هر
 جا که روم محبوب را بد می‌گویم تا کسی گمان محبت او در دلِ خود نیارد.
 «حافظ» رمز محبوبیت را پیش نظر داشته است و در بیان خود احتیاط را ملحوظ
 داشته است.

بنظر می‌رسد که این رباعی از «حافظ» نیست. «حافظ» در سراسر دیوان خود هیچ‌جا محبوب خود را بد نگفته و همیشه قدر و منزلت محبوب را در نظر داشته است. اینجا محبوب را بد گفتن متغایر با طبع «حافظ» است. اگر چه رباعی مذکور دارای این خصوصیت «حافظ» که همیشه محبوب خود را پوشیده داشته است، می‌باشد ولی اینجا معنویت کلام با طبع «حافظ» مناسبت ندارد. این رباعی در «دیوان حافظ» (ترتیب از محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی) هم نیست. بهرحال این رباعی بنظر من از هر دو رباعی گذشته بهتر است. حالانکه در این ضمن به رباعی «خسرو» توجه فرمائید:

مه را سر ابروی تو دیدن ندهم شب را خم گیسوی تو دیدن ندهم
آنکس که بدید زویت از جان ندهد جاننا سر تو، موی تو دیدن ندهم
«خسرو» نکته‌ای لطیف اختراع کرده است. می‌گوید که اگر کسی بعد از دیدن تو جان خود را سلامت دارد من او را اجازه نمی‌دهم که سر تو و موی تو را ببیند. مقصود این است که هر که ترا ببیند، تاب دیدن نمی‌توان آورد و جان خود را نثار خواهد کرد.

«سعدی» می‌گوید:

یک روز باتفاق صحرا من و تو از شهر برون شویم تنها من و تو
دانی که من و تو کی بهم خوش باشیم آن وقت که کس نباشد الا من و تو
«خسرو» می‌گوید:

هر روز بغمزه قهید جانم چکنی سرگشته و رسوای جهانم چکنی
یکشب اگرست مست بیابم تنها دانم چه کنم اگر ندانم چه کنی
در رباعی «سعدی»، وضع چنین است که معنی را بطور رمز باید بیان کرد ولی «سعدی» این احتیاط را از دست داده است. در مصرعۀ چهارم رباعی «خسرو»، اگر چه بیانش روشن است ولی دارای رمزی است و خواننده باید طبق طبع و سلیقۀ

خویش معنی رباعی را پی‌برد. این بلاغتِ بیان و رمزیت و وسعتِ معنویتِ مصرعۀ چهارم رباعی را جالب‌تر و در معنی وسیع‌تر گردانده است. اینک رباعیات خمیریۀ و بهاریه که در آن استعاره‌های مختلف و بلیغ بر ندرتِ اندیشه و تخیل «خسرو» دلالت می‌کند:

نوروز رسید و بوستان شد گلگون می نویش و مشو بدست اندیشه زبون
باری بنگر که چون همی آید چون از بیغۀ خاک طوطی سبزه برون

می خور که ز نوروز خبر می‌آید وز هر طرف ابر تیره درمی‌آید
گریی که صبا عنبر تر می‌سوزد کز آتش لاله دود برمی‌آید

نوروز گذشت آنکه بهد ناز آید وز آمدنش طرب در آغاز آید
وز رفتن نوروز گل از خویش برفت سالی باید که او بخود باز آید

پاورقیها:

(۱) برای مثال یک رباعی «امیر خسرو» در زیر نقل می‌کنم، ببیند که کاتب چطور تحریف کرده است:

بر خوبی خود ناز نیاید کردن و نجز کنی نکو نیاید کردن
حسن آب روان است که برمیگذرد بر آب روان تکیه نیاید کردن
این رباعی قافیه ندارد.

(۲) این جانب در ضمن یک مقاله بعنوان «رباعیات فارسی غالب» دربارهٔ حسن و قبح رباعی بحث مفصّلی کرده‌ام که در مجله «دانش» شماره ۱۲ (اسلام آباد، پاکستان) چاپ شده است اینجا حاجت بتکرار نیست.

(۳) ماخوذ از «ترانه‌ها» ترتیب دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران. مراجع:

- ۱- چند نسخهٔ خطی دیوان «امیر خسرو» که در کتابخانهٔ السنه شرقیه ایالت تامیلنادر، مدرس (هند) نگهداری می‌شود.
- ۲- «دیوان حافظ» ترتیب محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.
- ۳- «دیوان حافظ» چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (باترجمهٔ اردو).
- ۴- «کلیات سعدی» ترتیب محمد علی فروغی.
- ۵- «ترانه‌ها» ترتیب دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.